

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکته‌ای در دلالت آیه بر قضیه مهدویت

همانطور که گفتیم، از خود آیه با قطع نظر از روایات به خوبی استفاده می‌شود که در سنت خدای تبارک و تعالی این قرار دارد که زمانی باید باشد که فتنه یعنی شرک در عالم نباشد و فقط دین، آن هم دین خدا باشد. دین الهی و آسمانی. مردم همه موحد باشند و شرکی در کار نباشد. یا لا اقل غالباً در کره زمین اینچنین باشد و غالب مردم اینگونه باشند؛ و این شدنی نیست مگر حکومت عدل و حکومت جهانی حجت خدا (عج) برقرار شود.

اینجا نکته‌ای هست و آن اینکه ممکن است کسی اشکال کند چه ملازمه‌ای وجود دارد بین این دو غایت (نبود فتنه و از آن خدا شدن دین) و بین ظهور ولی خدا. ممکن است انسان‌ها به مرور زمان عقلشان تکامل پیدا کند و معرفتشان نسبت به خدا بیشتر شود و زمان خود به خود و قهراً به جایی منتهی شود که همه مردم به وسیله عقل خود هدایت شوند و شرک را کنار بگذارند و به دین خدا هم عمل نمایند.

برای پاسخ از این سوال، می‌توان غایت دومی که در آیه شریفه ذکر شده است، یعنی: «و یكون الدين كله لله» استفاده کرد.

بشر هر اندازه که عقلش کامل بشود باز نمی‌تواند به کلّ دین احاطه پیدا کند. کل دین، یعنی دین با تمام ابعاد خودش. در بعد شخصی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و.... چه کسی می‌تواند دین را با تمام ابعادش پیاده کند و محقق نماید غیر از کسی که آشنای کامل به دین باشد؟ غیر از حجت خدا که معصوم است، کس دیگری نیست. حتی اگر همه فقها هم جمع بشوند، نمی‌توانند ادعا کنند که ما همه ابعاد دین را تشخیص می‌دهیم و می‌توانیم پیاده کنیم. دین تماماً در اختیار ولی خداست و لذا از آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که باید زمانی باشد که در آن زمان ولی خدا و حجت خدا (عج) حضور داشته باشند و دین را کاملاً پیاده کنند.

پس اینکه از آیه استفاده می‌شود که ظهور منجی و ولی و حجت خدا سنت خداست، با این ملازمه است که دین را به نحو کامل، فقط کسی می‌فهمد که کاملاً آگاه به آن باشد و فقط اوست که می‌تواند دین را پیاده کند و او کسی نیست جز ولی خدا.

آیه ما را به راحتی سوق می‌دهد به اینکه باید انسان کاملی دین را محقق کند و عملی نماید. حال نام آن انسان کامل را هر چه بخواهیم بگذاریم. ما اسمش را ولی خدا و حجت خدا می‌گذاریم. این مقدار از معنا به خوبی از آیه شریفه فی نفسه استفاده می‌شود.

لذا اولاً این مدعا را از خود آیه شریفه استفاده کردیم. و ثانیاً گفتیم روایاتی که ذیل آیه هستند به خوبی بر این مدعا دلالت دارند.

روایت دیگری که باید مورد بررسی قرار دهیم، روایت کافی است.
این روایت که در کافی شریف جلد 8، صفحه 201 آمده است، از نظر سندی، سند بسیار خوبی دارد.

علی ابن ابراهیم عن ابیه (ابراهیم بن هاشم است) عن ابن ابی عمیر (که از اصحاب اجماع است) عن عمر بن اذینه عن محمد بن مسلم؛

قال (محمد بن مسلم): قلت لابی جعفر علیه السلام: قول الله عزوجل: **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُ لِلَّهِ﴾**؛ عرض کردم معنای این آیه شریفه چیست؟

در ذهن محمد بن مسلم چه بوده است؟ آیا معنای ترجمه یا الفاظ را بلد نبوده؟ جلالت محمد بن مسلم که از اکابر فقها و روات بوده، مانع از این است که بگوییم نمی دانسته معنای ظاهری آیه چیست. آنچه به ذهن می رسد این است که محمد بن مسلم می گوید همچنین آیه ای هست «و **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُ لِلَّهِ﴾**» و می خواهد به امام عرض کند آیا ما هم در زمان شما مخاطب به این خطاب هستیم یا خیر. اگر هستیم چرا نمی رویم قتال و جنگ کنیم و اگر نیستیم مراد چیست؟ سوال محمد بن مسلم چنین بوده است.

وقال علیه السلام: لم یجئ تأویل هذه الآية بعد؛ حضرت فرمودند: هنوز تأویل آیه نیامده است. و بعد فرمودند:

إن رسول الله (ص) رخص لهم لحاجته و حاجة أصحابه. فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم. لكنهم يقتلون حتى يوحد الله عزوجل و حتى لا يكون شرك.

دو سه نکته خیلی مهم در این فرمایش امام باقر(ع) هست.

نکته اول: فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده است. تأویل، مرحله عمیق تری از تفسیر است که بیان شد. تاویل تحقق عینی یک کلام است. وقتی به یک آیه شریفه به تمام معنا عمل شود و تجسم عینی پیدا بکند، این آیه تأویل شده است. برخی از آیات را داریم که امیر المؤمنین(ع) تأویل آن آیه است.

اینجا امام باقر علیه السلام می فرماید: هنوز زمان عمل به این آیه نیامده است و تاویل و تجسم عینی و مصداق عینی آیه هنوز نیامده است.

اینجا سوالی پیش می آید و آن اینکه اگر تحقق آن آیه نیامده است، خداوند چطور خطاب می کند «**﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾**».

جوابش این است که: اولاً در انشاء این آیه به عنوان اینکه یکی از احکام اسلام است، مصلحت وجود دارد. و در ثانی، آیه تا حدی هم قابل عمل است و فایده عملی هم دارد؛ هر چند در زمان خطاب به طور کامل عمل نشود.

بعد در دنبال روایت می فرماید:

ان رسول الله(ص) رخص لهم.

این قسمت نکته فقهی عجیبی دارد. پیامبر(ص) به کفار ترخیص داد. در رخص لهم، ضمیر لهم به مسلمین بر نمی گردد. ترخیص برای کفار است نه مسلمین. در بدو خواندن روایت شاید به نظر برسد که خداوند به مسلمانان ترخیص داده تا بعداً دوباره به آن

آیه عمل کنند. ولی عبارت این است که «رخص لهم لحاجته و حاجة اصحابه». یعنی ترخیص به خاطر ضرورتی بوده است که برای خود پیامبر(ص) وجود داشت و ضرورتی که برای اصحاب پیامبر بود.

نتیجه این می‌شود که خدای تبارک و تعالی به صیغه امر می‌فرماید: «وقاتلوهم»؛ با کفار و مشرکین جنگ کنید. «**حتی لا تکن** **فتنة و یكون الدين كله لله**»؛ ولی امام باقر(ع) اولاً می‌فرماید: تاویل این آیه نیامده است. و ثانیاً (در جواب این سوال که آیا مسلمانان در زمان رسول خدا از این آیه تمرد کردند؟ و به دستور خدا اعتنا نکردند؟) می‌فرماید: رسول خدا ترخیص کرد.

در باب تبیین جواب دوم باید گفت: همانطور که در باب عبادات بخشی داریم به نام فرض النبی و از اختیارات رسول خدا(ص) بود، این چنین هم بوده که اگر آیه‌ای از طرف خدای تبارک و تعالی نازل می‌شد که به حسب ظاهر دلالت بر وجوب داشت، رسول خدا می‌توانست موقتاً آن را تعطیل کند. کما اینکه عبارت روایت صریح در این معناست و بیان شد که سند روایت بسیار محکم است. رسول خدا(ص) به خاطر ضرورتی که برای خودش و اصحاب ایشان بود، آیه را برای مسلمین ترخیص کرد. رخص لهم؛ یعنی فعلاً گشایشی را برای کفار قرار داد.

البته اگر لهم را به مسلمانان بزنیم، باز خیلی دور از ظاهر نیست. یعنی وجوب را از آنها برداشت و گفت اگر انجام ندادید هم ایرادی ندارد.

لضرورة: ضرورت یعنی حاجت. حاجت در روایات غیر از حاجتی است که ما در عرف خود به کار می‌بریم. حاجت در لغت عرب همان ضرورت است. رسول خدا(ص) به خاطر ضرورتی که برای خودش و اصحابش پیش آمد، رخصتی را به کفار داد و به مسلمانان گفت واجب نیست به این آیه عمل کنند.

آنوقت می‌توان گفت: ممکن است رسول خدا(ص) در احکام اجتماعی، سیاسی و... ولایت داشته. یعنی خدای تبارک و تعالی به حسب ملاک واقعی (و آن ملاک این است که شرک نباید باشد و تمام دین باید برای خدا باشد). امر قاتلوهم را صادر فرموده است. اما چون حکمی سیاسی است و برخورد با کفار است و برخورد با مشرکین است و جنگ و مشکلاتی هم برای مسلمانان خواهد داشت، رسول خدا(ص) اختیار داشته که موقتاً تا زمانی این کار را ترخیص کند. (مثلاً تا زمان ظهور فرزندش حضرت مهدی(عج)).

پس اگر در رخص لهم، لهم را به کفار بزنیم یا به مسلمانان بزنیم، باز ترخیص فقط برای خصوص مسلمانان زمان رسول خدا(ص) نیست. این ترخیص تا حالا ادامه دارد و برای ما هم هست. تا زمانی که حضرت مهدی(عج) ظهور کند و ترخیص را به پایان برساند. این بحث، بحثی است که باید در فقه سیاسی مطرح شود.

موارد دیگری هم در قرآن داریم که مربوط به زمان ظهور هستند، ولی از زمان پیامبر(ص) إنشاء شده‌اند. مانند:

(وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ) [۱]

یکی از آقایون در صدا و سیما داشت طبق همین آیه، کسانی که پول جمع می‌کنند را مذمت می‌کرد و می‌گفت اگر کسی پولی در گاوصندوق بگذارد و به آن نیاز نداشته باشد و یکی دو سال بماند، مشهور آیه «**يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ**» است و حرام است. در حالی که این اشتباه است. در مورد خود این آیه «**وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ**» روایت داریم، و فقها اشاره کرده‌اند که تاویل این آیه، مربوط به زمان ظهور حضرت مهدی(عج) است.

سوال: چرا خداوند متعال دستور قتال را در زمان پیامبر(ص) إنشاء کرده است، حال آنکه تاویل آن در هنگام ظهور حضرت مهدی(عج) است؟

جواب:

خدا روی حساب ملاک واقعی و نفس الامری این فرمان را داده است. یعنی همه عوارض ظاهری و مشکلات و مسائل و... را که کنار بگذاریم، روی ملاک واقعی، وجوب قتال با کفار و مشرکین موجود هست و تا زمانی که فتنه تمام شود باقی می ماند. این ملاک یک ملاک واقعی است و ولی با در نظر گرفتن عوارض و مشکلات و مسائل باید بگوییم قتال با کفار باید با اذن معصوم باشد. عده ای گفته اند این آیات اطلاق دارد و دلالتی بر لزوم اذن معصوم ندارند.

در جواب اینها باید بگوییم: با صرف نظر از روایات (که در جای خودش بحث می کنیم که اذن معصوم را شرط کرده اند) باز هم می توان ثابت کرد که اذن معصوم در این امر ضروری است. اگر خدا قاتلوهم را به مسلمین صدر اسلام و سایر مسلمانان الی یوم القیامه خطاب کند و در مقام بیان حکم فعلی باشد، همینطور است که شما می گوید و نیاز به اذن ندارد. اما اگر قرآینی بود که آیه در مقام بیان حکم اقتضائی است، یعنی شارع با این بیان می خواهد بگوید این اقتضا هست و این ملاک وجود دارد و بر حسب این ملاک، مقاتله با کفار لازم است؛ در این صورت فعلیت این حکم با اذن معصوم محقق خواهد شد و باید معصوم باشد تا آیه با اذن او محقق شود.

به عبارت دیگر می توانیم بگوییم این مطلب روی عنوان ثانوی از آیه برداشت می شود. یعنی آیه می گوید: روی عنوان اولی، قتال واجب است؛ ولی چون ضرورتی وجود داشته است، پیامبر(ص) با عنوان ثانوی قتال را ترخیص کرده است.

این روایت بسیار مطلب دارد. هم در مورد فرض النبی، هم در مسئله ولایت پیامبر(ص) در مسائل سیاسی و اجتماعی.

خلاصه مطلب اینکه آیات مربوط به جهاد، مربوط به بیان ملاک و اقتضاء است. مثلاً در آیه مورد بحث وجود شرک اقتضا دارد وجوب جهاد ابتدایی را. و این روایت رسول خدا، رخص لهم، قرینه است بر اینکه فعلیتش به دست والی است. و به دست حاکم است و به دست کسی است که ولایت برعهده او است.

به بیان دیگر این آیات قتال را واجب می کنند. اما اگر ضرورتی اقتضا کرد (و عنوان ثانوی به وجود آمد)، روی عنوان ثانوی می توان گفت: فعلاً ضرورت اقتضا کرده است و فعلاً باید این مطلب ترک شود. هر دو بیان و توجیه، از نظر علمی قابل دفاع است.

امام باقر(ع) در ادامه روایت و پس از بیان اینکه رسول الله(ص) فرمود: رخص لهم لحاجته و حاجة اصحابه، می فرماید:

فلو جاء تأويلها لم يقبل منهم؛ اگر تاویلش بیاید، لم يقبل منهم، لکنهم يقتلون؛ دیگر شرک از اینها قابل قبول نیست و آن زمان دیگر مشرکین کشته می شوند.

تاویل آیه وجود مبارک حضرت حجت(عج) و زمان ظهور ایشان است.

حتى يوحد الله عزوجل؛ تا اینکه اینها توحید بیاورند و موحد شوند.

وحتى لا يكون شرک؛ و تا دیگر شرکی هم در کار نباشد.

نتیجه: این روایت نکات تفسیری مهمی در مورد آیه شریفه بیان می‌کند. از جمله اینکه برخی از آیات هنوز تاویل واقعی شان محقق نشده است. روایت این مطلب را به عنوان یک اصل قرآنی ارایه می‌دهد: که برخی آیات قرآن هنوز تاویل واقعی اش نیامده است، ولی چون این کتاب آخرین کتاب آسمانی است خدا باید آن قانون را در این کتاب ذکر می‌کرده است.

در این آیه آنچه مربوط به بحث مهدویت می‌شود این است که از روایت استفاده می‌شود وقتی حضرت ظهور کرد، کفار و مشرکین یا باید توحید بیاورند و یا کشته می‌شوند.

روایت دیگری در مورد این آیه شریفه هست که در تفسیر عیاشی جلد 2 صفحه 65 نقل شده است. البته روایت از صفحه 61 شروع می‌شود. شاید مفصل ترین روایت امام باقر راجع به خصوصیات ظهور همین روایت باشد. حضرت پس از ظهور کجا می‌روند و چند نفر همراهشان هستند و چه می‌شود و چه می‌شود، تا اینکه می‌رسند به این عبارت:

ولا یقبل صاحب هذا الامر الجزیه، کما قبلها رسول الله صلی الله علیه و آله؛ وقتی حضرت ظهور می‌کنند دیگر مانند رسول خدا(ص) از اهل کتاب، جزیه قبول نمی‌کنند.

بعد حضرت می‌فرمایند شاهد مطلب من این آیه شریفه است: «[و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه](#)».

پس معلوم می‌شود، قاتلوهم نمود عینی و فعلیت تاملش مربوط به زمان ظهور است و نسبت به بقیه زمان‌ها یا با عنوان اولی موجود است، و یا به عنوان حکم إقتضایی موجود است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.